هو العلیم

پاسخ چند پرسش راجع به حجیّت فعل اولیای الهی

حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

مطالب ذیل مقاله ای است كه توسط حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی در پاسخ به سوالاتی پیرامون مسألۀ ولایت ، وصول به مقام ولایت ،حجیت فعل ولی خدا ، خطا و اشتباه در افعال و كردار ولی خدا و ... تقریر یافته است ، كه ما عین سوال و جواب را حضور شما عزیزان تقدیم می نماییم.

بسم اللَه الرحمن الرحیم

## پرسش:

حضرت علاّمه طهرانی رضوان اللَه علیه در كتاب روح مجرد، صفحه ١٩٦ بعد از اثبات ولایت جناب سید هاشم موسوی حداد رضوان اللَه تعالی علیه فرموده‌اند: «فعل اولیاء خدا حجت است» در این باره سؤالاتی به ذهن متبادر می‌گردد لطفا جواب آنها را بفرمائید.

1ـ مقام ولایت چه نسبتی با مقام امامت دارد و آیا غیر از ائمه معصومین علیهم السّلام كسی دارای این مقام می‌تواند باشد؟

٢ـ آیا بعد از رسیدن به این مقام ممكن است خطائی از شخص ولی سر بزند؟ و یا فعل وی با فعل امام معصوم در تعارض باشد؟

٣ـ آیا این افراد كه از آنها به اولیای خدا اطلاق می‌شود در زمان ائمه معصومین علیهم السّلام هم بوده‌اند و نسبت ولایت آنها با مردم و شخص امام معصوم علیه السّلام چگونه بوده است؟

٤ـ راه تشخیص یك چنین فردی چگونه است؟

بسم اللَه الرحمن الرحیم

## جواب سؤال اوّل:

مفهوم ولایت نسبت به امامت از نظر منطقی عام و خاص مطلق است. بدین معنی كه لازمه امامت، تحقق ولایت است لا بالعکس. برای روشن شدن مطلب ابتداءً به تعریف و توضیح ولایت می‌پردازیم: در مصباح المنیر ولْی مانند فلس را به معنی قرب دانسته است و نیز در صحاح اللّغه گفته است كُلْ مما یلیک، ای مما یقاربک و ولی به كسی گفته می‌شود كه امر شخص دیگری را متكفل شود در اقرب الموارد گوید: الوَلْی حصول الثانی بعد الاول من غیر فصل، وَلِی الشّیءَ و علیه وِلایةً و وَلایةً یعنی مستولی و مسلط بر آن شیء شد و از این باب است والی بلد. در مجمع البحرین گوید: ﴿إِنَّ أَوۡلَى ٱلنَّاسِ بِإِبۡرَٰهِيمَ﴾ یعنی أحقّهم به و اقربهم منه، من الوَلْی و هو القرب، نزدیك‌ترین افراد به ابراهیم و برحق‌ترین آنها نسبت به ابراهیم كه این معنی از ولی یعنی قرب است. بررسی معنی لغوی ولایت در آیه شریفه كه می‌فرماید: ﴿إنّما وليكمُ اللَه و رسُولُهُ وَ الّذينَ ءامَنُوا الّذينَ يقيمُونَ الصَّلَوةَ وَ يؤتُونَ الزَّكوةَ وَ هُم رَاكعُون﴾ «اینست و جز این نیست كه صاحب اختیار شما خداست و رسول او و آن كسانی كه ایمان آوردند كه در حال نماز و ركوع بر فقرا انفاق می‌كنند» كه از شیعه و سنی مصداق این آیه را أمیرالمؤمنین علیه السّلام می‌دانند. بنابراین ولایت هم نسبت به پروردگار بر بنده صادق است زیرا او از رگ گردن به انسان نزدیكتر است ﴿وَنَحنُ أقرَبُ إلَيه مِن حَبلِ الوَريدِ﴾ و نیز زمام امور حیات و ممات انسان بدست اوست، كه می‌فرماید: بِيدِهِ مَلَكوتُ كلِّ شَيءٍ و هم نسبت به بنده بر پروردگار صادق است كه: المؤمن ولی اللَه و یا در شهادت می‌گوئیم: أشهد أنّ علیاً ولی اللَه. كه در اینجا به معنای قرب و نزدیكی بنده است با خدا نزدیكی خاصی كه هیچ شائبه تركیب غیر در آن راه ندارد.

و لذا در لغت چنین گفته‌اند: الولایة حصول الشیئین بحیث لیس بینهما ما لیس منهما. ولایت یعنی بین دو چیز چنان قرب و مؤالفت صورت پذیرد كه چیزی خارج از وجود آنان در میان نباشد. در نتیجه این قرب كه لازمه وحدت است آثار شیء در ولی تجلی می‌نماید و چون عبد در مقام عبودیت به این مرتبه از قرب برسد بواسطه غلبه جنبه عِلّی در حضرت حق ذات عبد متحوّل و متغیر به آثار و ظهورات ذات پروردگار می‌شود و این مسأله معنا و مفهوم حدیث قدسی معروف است كه می‌فرماید: ما یتقرب الی عبد بشیء احب الی مما افترضته علیه فكنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یأخذ به... هیچ عمل و كرداری كه بنده مرا به من نزدیك كند در نزد من بهتر از تكالیف و دستورات شرعیه نمی‌باشد پس در صورتی كه بنده من قیام به آنها كرد من گوش او می‌شوم و چشم و زبان و دست و... خواهم شد. در این صورت است كه اعمال و گفتار و تفكر ولی خدا از كیفیت و صبغه بشری خارج شده و به صبغه الهی و جوهر ربوبی در خواهد آمد. و نیز در حدیث قدسی شریف می‌فرماید: عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی فانا اقول كن فیكون و تقول لشیء كن فیكون. بنده من فقط مرا عبادت كن و در تحت انقیاد من درآی تا تو را همانند خویش گردانم. من به چیزی چون گویم موجود شد، وجود پیدا می‌كند و تو نیز اگر بگوئی: باش، خواهد بود. ولایت از ناحیه عبد و از ناحیه پروردگار این حقیقت و معنای ولایت است، پس ولایت بمعنای سلطه و سیطره و هیمنه و حكومت نیست بلكه بمعنای نزدیكی و قرب است، الا اینكه این تقرب در طرفین بنده و پروردگار به دو صورت با حفظ اصل حقیقت و ریشه آن ظهور پیدا می‌كند.

ولایت از ناحیه عبد كه همان فناء ذات عبد در ذات پروردگار است موجب استجلاب و استجذاب نفحات جمالیه و بارقه‌های اسماء و صفات كلیه حق بر قلب بنده است و همین ولایت از ناحیه پروردگار به معنای افاضه رشحات آثار جمال و جلال بر قلب و ضمیر بنده است و سلب اختیار و اراده او و جایگزینی اراده و مشیت خود بجای آنست، كه در این صورت بنده قادر بر انجام اموری كه از شئون اراده و اختیار حضرت حق است خواهد بود. ابن فارض عارف عظیم الشأن مصری رضوان اللَه علیه در این باره می‌فرماید: هی النفس ان القت هواها تضاعفت قواها و أعطت فعلها كل ذَرَّهٍ اینست مقام و مرتبه نفس كه اگر مخالفت هواهای او را كردی و با مشتهیات نفسانی به مبارزه و معارضه پرداختی غذای او رو به تزاید رود تا جائی كه بر تمام ذرات عالم وجود هیمنه و سیطره و استیلا خواهد یافت. این مرتبه برای پیامبران الهی و حضرات معصومین علیهم السّلام و نیز برای اولیای الهی بدست خواهد آمد. و شرط زعامت و امامت و قیادت است، زیرا تا انسان از ذات و نفس خود عبور نكرده باشد و مراتب هواها و امیال نفسانی را حتی تا آخرین و عمیق‌ترین مراحل آن در نوردیده باشد مدركات و امیال و بروزات و ظهورات او نمی‌تواند صد در صد الهی و ربوبی باشد و چه بسا آمیخته‌ای از هوا و نصیبی از عالم غیب باشد كه این موقعیت برای اسوه و الگو قرار گرفتن مناسب نیست. بنابر این چنانچه در آیات الهی آمده است:﴿وَ جَعَلناهُم أئِمَّةً يهدُونَ بِأمرِنا وَ أوحَينا إلَيهِم فِعلَ الخَيراتِ وَ إقامَ الصَّلَوةِ وَ إيتاءَ الزَّكوةَ وَ كانوا لَنا عابِدينَ﴾ و ما ایشان را پیشوایانی قرار دادیم كه مردم و خلائق را با امر و اراده و مشیت ما بسوی تعالی و كمال هدایت كنند (نه از سر خود و بر اساس هوا و سلیقه شخصی خود) و به آنها انجام امور خیر و به پا داشتن نماز و پرداخت زكات را وحی نمودیم و ایشان كاملا و صد در صد در مقام عبودیت و انقیاد تام برای ما بسر می‌بردند. بدین لحاظ اطلاق لفظ امام و ولیّ خدا در لسان قرآن نسبت به بندگان خالص خدا به كسانی گفته می‌شود كه این مرحله از عبور و گذراندن مرتبه خواست و اراده نفس را طی كرده باشند، بنابراین اگر شخص با رعایت ضوابط شرع به نحو اتمّ و انجام ریاضات شرعیّه و سیر و سلوک الی اللَه و مخالفت با هواهای نفسانی و امیال دنیوی و دوری جستن از ریاستها و تفوّق طلبی و ترس و انقیاد تامّ و اطاعت کامل از دستورات اولیای الهی بتواند از مراحل مختلفه عوالم نفس عبور نموده باشد، آن شخص به مقام و مرتبه ولایت الهی خواهد رسید و ولیّ کامل پروردگار خواهد شد، زیرا تحقّق این مرتبه در وجود چنین شخصی اعتباری نبوده و جنبۀ تکوینی و واقعی پیدا می‌کند و مانند سایر اعتبارات شرعیّه که وضع و رفع آن به دست شارع است نمی‌باشد. چنین شخصی قابلیت احراز عنوان امام را پیدا می‌كند خواه از جانب الهی به این منصب رسیده باشد یا نرسیده باشد و مأمور به هدایت شده باشد یا نشده باشد. در این فرض كلام او كلام امام علیه السّلام و فعل او فعل امام علیه السّلام می‌باشد با این تفاوت كه نفس مطهر امام علیه السّلام بواسطه سعه كلی آن كه تمام تعینات را در عالم وجود احصاء نموده است خداوند دو مسؤلیت و دو وظیفه به او محوّل كرده است: وظیفه و مسؤلیت اول: ارائه طریق و هدایت و ارشاد به سوی مرتبه تعالی از معرفت و كمال كه همان شناخت حقیقی و شهودی ذات پروردگار است بواسطه بیان احكام و برنامه تربیت و تزكیه. وظیفه دوم امام علیه ‌السّلام: ایصال و فعلیت بخشیدن به نفوس مستعدّه و بالقوه را به مراحل و مراتب متفاوته در سعادت و شقاوت كه این مسئولیت به فعل تكوینی و ولایت تكوینی امام علیه ‌السّلام برمی‌گردد، اما ولی خدا دارای یك چنین مسئولیت عظمی و عام الشمولی نمی‌باشد بلكه نسبت به حیطه و محدوده وظیفه‌اش در افراد معین قیام به این وظیفه و تكلیف می‌نماید و البته محدوده ارشاد و هدایت و نیز تربیت و تزكیه افراد بر حسب تشخیص نفس ولی خدا بواسطه ارتباط با مبدأ اعلی موسّع و مضیق خواهد شد.

## جواب سؤال دوم:

بحث خطا و اشتباه در فعل ولی خدا به كیفیت اراده و خواست او نسبت به مصالح و جریانات اطراف خویش برمی‌گردد. با توجه به مسائل گذشته در سؤال اول دیگر زمینه این پرسش منتفی خواهد شد زیرا خطاء در انسان ناشی از عدم علم به حقیقت حادثه و واقعه در مسائل اجتماعی و شرعی و شخصی خواهد بود و در صورت انكشاف امور غیبیه و حقائق مخفیه از نفوس افراد عادی گرچه به مراتبی از علم رسیده باشند، دیگر جهل و ابهام در این امور معنی و مفهومی ندارد، بر این اساس ولی خدا نسبت به مطالب اجتماعی و دستورات تربیتی و اوامر و نواهی امكان اشتباه در او منتفی است و همینطور نسبت به مسائل احكام و مبادی شرع مقدس و اطلاع بر ملاكات احكام دارای قطع و یقین است و از این جهت بواسطه اشراب از حقیقت ولایت امام علیه‌ السّلام هیچگونه خطا و اشتباهی در او متصور نخواهد بود، به خلاف افراد عادی از اهل علم و اجتهاد كه تطرّق خطا در فتوا كاملا محتمل بلكه واقع است و از اینجاست كه اصل مسلّم تخطئه در بحث كلام شیعی بوجود آمده است پس از وضوح این مطلب به این نكته اشاره می‌كنیم: ولی خدا در افعال عادی و ظاهری مانند غذا خوردن، حركت كردن، امر و نهی به مسایل عادی و روز مره ممكن است دچار خطاء شود، زیرا بر اساس مصلحت و عنایتی كه جهت حفظ حریم ولایت و امامت و احتمال تشبه و مماثلت او با امام علیه السّلام كه ممكن است در برخی از افراد كم جنبه و نا آگاه بروز و ظهور كند، نفس خود را از مرتبه حضور علمی اشیاء به مرحله فعلیت آن در ذهن و فكر خارج نمی‌سازد و با همان ذهن و فكر عادی به انجام این امور اقدام می‌نماید، مثلاً در تألیف كتاب چه بسا غلط املائی و یا تاریخی و یا اعرابی و امثال آن مشاهده شود، یا در مسائلی كه مربوط به تكالیف ظاهری است ممكن است در بعضی از موارد به همان تكلیف ظاهری رجوع به مدارك و مسانید اكتفا نماید در عین اینكه خود به حقیقت امر آگاه است، و این مسأله با حجیت ذاتی علم منافاتی ندارد، زیرا علمی كه از روی طرق ظاهریه و مبانی عرفیه و عقلائیه حاصل شود شرعاً منجز و مكلف است نه آن علمی كه از طریق شهود و اتصال به مبدأ و حقیقت ولایت كه آن حكم خاص خود را دارد مانند اطلاع اولیاء و معصومین بر مصائب و قضایائی كه بر آنها وارد آمده است و خود از وقوع آن خبر داده‌اند. بنابراین هیچ گونه تعارضی بین كلام اولیای الهی و بین فرمایشات أئمه معصومین علیهم السّلام وجود ندارد و همه از یك سرچشمه نشأت می‌گیرد، بلی در قضایا و حوادث مختلف ممكن است كلمات و مضامین با حفظ اصل حقیقت و تغییر در مصادیق متفاوت باشد كه البته باید چنین باشد.

## جواب سؤال سوم:

در این موضوع از روایات و حكایات وارده درباره اصحاب ائمه علیهم السّلام می‌توان نسبت به بعضی از آنان چنین احتمالی را داد. از جمله از اصحاب رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم سلمان قطعاً حائز این مرتبه بوده است و تعبیری كه از پیامبر درباره او شده است مبین این مطلب می‌باشد از جمله: سلمان بحر لایُنْزَف، «سلمان دریائی است كه هیچگاه به قعر آن نتوان رسید.» این تعبیر كاملاً بر یك عارف واصل منطبق است، زیرا عارف باللَه بواسطه وصول به ذات لا یتناهی حضرت حق و اندكاك در آن موجب تجلّی اسم علیم در قلب خود شده است و از آنجا كه سعه وجودی او در مرتبه ماهوی از بین رفته و به وجود اطلاقی و لایتناهی حق رسیده است دیگر حد و مرزی برای علم و قدرت و حیات او نمی‌باشد و لذا رسول خدا تعبیر فرمود: دریائی كه به انتهاء نمی‌رسد. و یا درباره اویس و مقداد و میثم تمار و حبیب بن مظاهر اسدی این چنین مطالبی به چشم می‌خورد و از اصحاب ائمّه متأخر علیهم السّلام می‌توان به جابر بن یزید جعفی، محمد بن مسلم و نیز چنانچه در كتب تراجم مذكور است بایزید بسطامی شاگرد مكتب امام صادق علیه‌ السّلام و نیز معروف كرخی از شاگردان حضرت ثامن الحجج علیهم‌ السّلام نام برد. تذكر این نكته ضروری است كه بسیاری از این افراد در عین ارتباط با امام علیه السّلام از مرأی و منظر عامه مردم مختفی بودند و كسی آنها را نمی‌شناخته است و از حال آنها اطلاعی نداشته است چنانچه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رضوان اللَه علیه در رساله تشویق السالكین به این مسأله اشارت دارد. و همه آنها در تحت ولایت امام معصوم علیه السّلام مردم را بر حسب تشخیص تكلیف بسوی ولایت امام هدایت و ارشاد می‌نمودند.

## جواب سؤال چهارم:

این مسأله را حقیر در جلد دوم اسرار ملكوت بطور مبسوط و مشروح توضیح داده‌ام و اما مجملا اینكه: برای شناخت انسان كامل و ولی‌خدا ابتدائاً باید كمال و ولایت برای جوینده و پوینده مشخص و تعریف شود و بداند كه بطور كلی كمال انسان در چیست و انسان كامل به چه فردی اطلاق می‌شود؟ زیرا در این عرصه دیده می‌شود بسیاری از مكاتب و گروهها با طرح مطالب جاذب و امور غیر عادی و طبیعی و چه بسا انجام بعضی از كارهای فوق العاده و چشمگیر و إخبار از برخی حوادث، خود را به جای اولیای الهی و عرفاء كمّلین جا زده‌اند و مردم كه از همه جا بی‌خبر و بی‌اطلاع از معارف اصیل الهی می‌باشند آنان را افراد برجسته و فوق العاده به حساب آورده، به دور آنان اجتماع می‌كنند و بدین وسیله موجب از دست رفتن فرصتها و از بین رفتن عمر و سرمایه‌های وجودی پروردگار به بشر می‌شوند. باید در درجه اول شناخت كه، ولایت و عرفان و توحید چیست و انسان كامل به چه مراتب و مراحلی از معرفت می‌تواند دست پیدا كند، آنگاه با تحقیق در رفتار روز و شب، سفر و حضر، صحت و مرض، سختی و رخاء و انطباق كردار و گفتارش و نیز بیان مطالب و سطح و مرتبه سخنانش كه در چه وادی و عرصه‌ای معمولا به سخن می‌پردازد و آیا مطالبی را كه بیان می‌كند از روی مطالعه و درس و بحث است یا از روی شهود و احساس قلبی. و بطور كلی شناخت یك ولی الهی با معیارهائی كه ذكر شد باید همراه یك نوع اطمینان قلبی و سكونت خاطر باشد و این مسأله به صدق و صفای انسان و حرّیت در انتخاب فرد سالك باز می‌گردد، سالك چنانچه در نفس خود غل و غشی نداشته باشد و دل و ضمیر خود را بین خود و خدای خود صاف گردانده باشد و هیچ كلك و مرضی همراه با فحص و بحث او نباشد، طبق روایت امام حسن عسگری علیه السّلام، خداوند آن فردی كه شایسته و صلاح ظرفیت اوست به او می‌نمایاند، و اگر در دل خود روزنه‌ها و جایگاههائی را برای نفس و انانیت و خواست خود باقی گذارده باشد، سعی او باطل و فحص او بی‌نتیجه و اگر هم بر فرض دست او به ولی خدا رسید هیچ فائده و اثری بر آن مترتب نخواهد شد. از باب مثال نمونه‌ای را ذكر می‌كنم: قبل از انقلاب اسلامی ایران در زمان گذشته روزی فردی معمّم و متشخص به مرحوم والد، رضوان اللَه علیه مراجعه می‌كند و از ایشان كسب تكلیف سلوكی و مقدمه موصله را می‌نماید. مرحوم والد پس از طی چند جلسه صحبت و تبیین مواضع و توضیح مراتب در جلسه آخر به او می‌فرمایند: حال با توجه به مطالبی كه در این جلسات گذشت تا چه حد شما حاضر و آماده‌اید كه وجود خود و آثار وجودی و شئونات خود را در راه سیر و سلوك و اطاعت از استاد و انقیاد در برابر دستورات قرار دهید؟ آن فرد معمم پس از لحظه‌ای تأمّل عرض می‌كند: من نسبت به همه مطالب و دستورات و اطاعت از آنچه می‌فرمائید استعداد و آمادگی دارم فقط نسبت به فلان مطلب اگر اجازه بفرمائید به راه و روش خود باشم. مرحوم والد قدس اللَه سره می‌فرمایند: اتفاقاً سؤال من برای همین مطلب بود. پس معلوم می‌شود شما آمادگی و تهیأ انقیاد و اطاعت را ندارید و آن جلسات خاتمه یافت. به نظر می‌رسد این مقاله تا حدودی پاسخ به سؤالات مذكوره را داده باشد البته سعی شده است كه تا حد ممكن عبارات ساده و قابل فهم برای عموم بوده از ذكر اصطلاحات و تعابیر غامض صرف نظر شده است، إن شاء اللَه در آینده توضیح بیشتر و جامع‌تری ارائه خواهد شد. إن شاء اللَه موفق و مرضی المرام باشید.

سید محمد محسن حسینی طهرانی